



درس دوازدهم:

این درس نیز با دعا و مناجات شروع می شود و با حفظ مناجات جلسه قبل ادامه می یابد فعالیت های دیگر این جلسه به شرح زیر است:

الف (سرودها (شامل مرور سرودهای قبلی):

همه مخلوق خداییم

پس بیا تا به هم بیوندیم
چشم و گوش و لب و دهن باشیم
چه بهایی و چه مسلم و چه هنود
خانه حق و ما در آن مهمان
در محبت به یکدیگر کوشیم
مهربان با گیاه و حیوانیم
مهربان با هوا، زمین، دریا
مهربانی اساس دین بهاست

همه مخلوق یک خداوندیم
همه اعضای یک بدن باشیم
چه مسیحی چه پارسی چه یهود
همه یک خانواده ایم و جهان
پس بیاییم تا به همه جوشیم
نه فقط مهربان به انسانیم
مهربان با طبیعت زیبا
چون همه آفریده های خداست

ب) حفظ بیان مبارک

خداوند از بهاییان خواسته است تا برای سعادت همه مردم بکوشند. خداوند می خواهد که آنچه باعث دوری و جدایی مردمان می شود از بین برود و همه ما مانند اعضای یک خانواده در کنار هم زندگی کنیم. برای آنکه به ایجاد چنین امری موفق شویم باید قلوب خود را از احساس بدبینی نسبت به دیگران پاک کنیم. ما باید با جمیع مردم از هردین و نژاد و ملیت و طبقه ای که باشند با روح عشق و محبت معاشرت نماییم.

برای آنکه این حکم الهی را به یاد داشته باشیم بیاید این بیان حضرت بهاءالله را از برکنیم.

«نیکوست حال نفسی که به محبت تمام باعموم انام معاشرت نماید.» (۱۹)

عموم انام

- ۱- خداوند همه ما را خلق فرموده است و همه ما را دوست دارد یعنی به عموم انام مهربان است.
- ۲- حضرت بهاءالله برای هدایت همه مردم روی زمین ظهور فرمودند. آن حضرت عموم انام را هدایت فرمودند.

معاشرت

- ۱- پرندگان زیادی درمرغزاری زندگی می کنند.
- ۲- افرادی از نژادهای مختلف در ضیافت نوزده روزه شرکت می کنند. آنها بقدری در معاشرت با همدیگر صمیمی هستند که می توان گفت همه آنها همدیگر را دوست دارند.

ج) داستان

محمدباقر در حالی که چراغی در دست داشت در کوچه های باریک شهر همدان می دوید و یک دکتر یهودی به نام حکیم آقاجان هم پشت سر او باشتاب راه می رفت. همسر او دچار تشنج شده و در شرف مرگ بود. ساعاتی قبل حکیم آقاجان او را عیادت کرده و برای تخفیف تب او دارویی تجویز کرده بود اما حالا حال او بدتر شده بود. همین که حکیم آقاجان بیمار را دید رنگش پرید چون متوجه شد داروی اشتباه به او داده به همین علت زن بیچاره درحال مرگ است.

حکیم آقاجان بیاد آورد که مسلمانان در این شهر با یهودیان چه رفتاری داشته اند و می دانست که اگر آن زن بمیرد بستگان زن، هم او و هم تمام اقوام او و هم تمام یهودیان شهر را بقتل خواهند رساند. این افکار او را به لرزه آورد بطوری که وقتی محمدباقر او را صدا زد و پرسید که چرا این چنین می لرزد صدای محمدباقر را نشنید. دکتر تصمیم گرفت به اشتباه خود اعتراف کند. ولی پس از شرح مسأله با کمال تعجب مشاهده کرد که محمدباقر در جواب او گفت: هرکس ممکن است اشتباه کند ناراحت نباشید و خودتان را سرزنش

نکنید. چون شما عمداً این کار را نکرده اید و حتی اگر همسر من صعود (فوت) کند باز هم کسی شما را سرزنش نخواهد کرد.

دکتر نمی توانست آنچه را که می شنود باور کند. برای او غیر ممکن بود که باور کند یک فرد مسلمان با یک یهودی اینطور رفتار کند. حکیم آقاجان باید فوراً کاری می کرد. به همین دلیل سریعاً به نزدیکترین داروخانه شتافت و برای نجات جان زن بیمار دارویی تهیه کرد. او تمام شب را بر بالین بیمار خود نشست و هر کاری که از دستش بر می آمد انجام داد. محمدباقر هم تمام شب به دکتر کمک کرد و با او به نهایت همکاری و لطف و محبت رفتار کرد. صبح آثار بهبودی در بیمار ظاهر شد و بالاخره خطر رفع گردید.

حکیم آقاجان که از رفتار پر لطف و محبت محمدباقر تعجب کرده بود و نمی توانست تعجب خود را پنهان کند بالاخره از او پرسید که چرا با یک فرد یهودی چنین خوش رفتار و مهربان است؟ محمدباقر جواب داد: به این علت که من و همسرم بهایی هستیم و پیروان همه ادیان را دوست داریم! همین پاسخ باعث شد که حکیم آقاجان به دیانت بهایی علاقمند شود و بعدها به امر مبارک ایمان آورد.

د) بازی «صفات پنهان»

همه اطفال به شکل دایره می ایستند و دستهایشان را جلو خود نگاه می دارند. معلم یک سکه یا یک قطعه سنگ را در دستش نگاه می دارد. سکه نشانه یک صفت است مثلاً صفت محبت. معلم درون دایره از مقابل هر یک از کودکان می گذرد و دستش را روی دست هر یک می گذارد مثل اینکه سکه را به او می دهد و در همان حال با ذکر نام او مثلاً می گوید (آرش با محبت است) هر طفلی به صورتی دستش را می بندد که گویی سکه را از معلم گرفته است. درحقیقت معلم سکه را به یکی از کودکان می دهد پس از آنکه معلم تمام دایره شاگردان را دور زد یکی از کودکان باید حدس بزند که سکه در دست کیست و مثلاً می گوید: (شهلا خیلی با محبت است) شهلا باید دستش را باز کند و نشان بدهد که سکه در دست اوست یا خیر. بسته به تعداد کودکان هر یک می توانند مثلاً سه بار حدس بزنند که سکه در دست کیست تا بالاخره سکه پیدا شود. بعد از پیدا شدن سکه همین بازی را می توان با صفت دیگری ادامه داد.

ه) رنگ آمیزی: تصویر شماره ۱۲